

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خلاصه کتاب نقش ائمه در احیای دین

استاد راهنما: حجت الاسلام مهدی احمدی

نویسنده: سید علی محمدی

آذر ۱۴۰۲

موسسه بیان معرفت

## چکیده

یکی از سنت‌های پیامبر اکرم برای انتقال معارف و چگونگی احکام و ضروریات دین تشویق به کتابت حدیث توسط ایشان می‌باشد. پس از ارتحال پیامبر دستگاه حکومت با این عمل مخالفت نمود. می‌بایست این سوال مطرح گردد چگونه عده‌ای با بیان یک سری ادله واهی در منع نگارش احادیث سبب تحریف و تبدیل و کتمان حقایق شدند. پس از ارتحال پیامبر به جهت جلوگیری از نشر فضائل اهل بیت خصوصاً حضرت علی (ع) و برای کتمان حقایق این عمل صورت گرفته است. جهت دستیابی این عمل مهم به یکی از مهمترین کتاب‌هایی که بسیار خوب و ارزشمند در این زمینه تبیین نموده است کتاب «نقش ائمه در احیای دین» علامه عسکری است. سعی شده این نوشتار و ادله ایشان به صورت تلخیصی ارائه شود تا به آسانی در دسترس همگان قرار گیرد.

ایشان به صورت مبسوط مطرح نمودند که پس از ارتحال پیامبر به خاطر جلوگیری از نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام خصوصاً حضرت علی علیه السلام این عمل صورت گرفته است.

## کلید واژه

حدیث، تحریف اسلام، منع تدوین حدیث، حکومت، خلافت

## مقدمه

دین اسلام از آن جهت که آخرین دین برای هدایت و راهنمایی بشر است دارای خصوصیات مهمی است و این مهم به وسیله قرآن و روایات مهیا شده است. یکی از مسائلی که باعث اختلاف میان اهل سنت و شیعه گردیده است نقل حدیث و علت‌های ممانعت آن توسط شیخین می‌باشد. علت‌های مطرح شده توسط علمای اهل سنت هیچگاه دلیل و توجیه ارزشمندی بر این موضوع نیست و این مسئله از آن جهت دارای اهمیت است که سبب بروز تحریف و تغییر حقایق الهی گردیده است. قرآن کریم می‌فرماید امت‌های گذشته دستورات الهی را تحریف نموده و حقایق الهی را تغییر داده و آن را به مرحله نابودی رساندند<sup>۱</sup>، در این نوشتار سعی بر این است که علت‌های مطرح شده توسط علمای اهل سنت پاسخ داده شود و به مهم‌ترین دلیل برای جلوگیری از نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً حضرت علی علیه السلام و خلافت ایشان اشاره شده است. موضوع مطرح شده در کتاب‌هایی از قبیل «نقش ائمه در احیای دین» علامه عسکری و «منع تدوین حدیث» آیت الله شهرستانی و همچنین مقاله «تدوین حدیث» آقای مهدوی راد پرداخته شده است. پژوهش حاضر

از کتاب «نقش ائمه در احیای دین» علامه عسکری می باشد که سعی بر این است به صورت خلاصه به آسانی در دسترس همگان قرار گیرد .

رسول اکرم ص میفرمایند روزی بر امت من خواهد گذشت که از اسلام جز نام و از قرآن جز نوشته ای باقی نخواهد ماند.<sup>۲</sup>

برای روشن شدن و توضیح این روایت میبایست مقدمه ای براین مطلب ذکر کنیم

مقدمه ۱. این اسلام بر چهار وجود شکل میگیرد

۱. وجود اسمی به کارگیری اصطلاحات عرب وارائه با مفهوم جدید است.

۲. وجود مفهومی اصطلاحات به کار گرفته شده به همراه ارائه معانی مد نظر شارع

۳. وجود عملی اصطلاحات به کار گرفته شده علاوه بر ارائه معانی به همراه نیازمندی که این امورات را به مرحله

انجام رساند

۴. معصوم علیه السلام به همراه مردم به تشکیل جامعه و حکومت میپردازد که این وجود و شکل گیری جامعه میبایست

اولا پیمانی از ناحیه مردم و ثانيا رهبری معصوم از ناحیه دیگر باشد.

تشکیل جامعه اسلامی و شکل گیری حکومت یک واجب عینی بر عهده مردم و خصوصا معصوم علیه السلام است و این

امر واجب مختص به پیامبر و امام نیست بلکه نیازمند همیاری و همکاری احاد مردم است اینگونه نیست که اگر از ناحیه

مردم این امر شکل نگیرد از عهده امام ساقط گردد.

امیر مومنان در این باره میفرمایند<sup>۳</sup>

أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا

عَلَى كِبَظِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ أُخْرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيهَا

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود، و یاران حجت را بر من تمام

نمی کردند، و اگر خداوند از علماء عهد و پیمان نگرفته بود که برابر شکم بارگی ستمگران، و گرسنگی مظلومان، سکوت

نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می ساختم، و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم.

<sup>۲</sup> عقاید اسلام در قرآن کریم ج ۱ بخش دین و اسلام

<sup>۳</sup> نهج البلاغه خطبه سوم

## مقدمه ۲

پیامبر اکرم در روایتی متواتر میفرماید آنچه که در امت های گذشته اتفاق افتاده است در این امت هم واقع خواهد شد.<sup>۴</sup> قران کریم در این باره میفرماید امت های گذشته دستورات الهی را تحریف نموده و حقایق را تغییر داده و ان را به مرحله نابودی رساندند.<sup>۵</sup>

آنچه که مسلم است پیامبر وعده تحقق این عمل را داده است پس این ادعا را مورد بررسی قرار خواهیم داد و ان را اثبات خواهیم کرد.

### پیامبر و نشر سنت

خداوند متعال احکام و شریعت را در دوحش قران و روایات برای مردم بیان فرموده است. قران کریم دارای یک سری مسائل کلی است که همه احکام به صورت کلی در ان ذکر شده است و اگر تنها فقط به این منبع مراجعه گردد نمیتوانیم به سرحد مطلوب برسیم ولی شرح و تفصیل مسائل کلی به عهده مبلغین دست اول دین است.

بنابراین اسلام و احکام ان درقران و رهنمودهای پیامبر اکرم و اولیای او قرار داده شده است.

### تلاش عده ای برای تحریف اسلام

برای روشن شدن این مطلب ناگزیر هستیم ابتدا یک سری مقدماتی را بیان کنیم سپس به سراغ اصل مطلب بیان شده بپردازیم.

### پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله وسلم میفرماید

نَضَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاَهَا وَ حَفِظَهَا وَ بَلَّغَهَا مِنْ لَمْ يَسْمَعَهَا فَرُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ غَيْرُ فِقِيهِ وَ رَبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ

خداوند خرم و شادمتن بدارد ان بنده را که گفتار مرا بشنود و ان را به دل پذیراشده درک و حفظ کند. سپس به ان که نشنیده اند تبلیغ کند. چه بسا کسی که علم و دانش را حمل میکند اما ان را نمییابد و چه بسا حامل دانش ان را به فهمیم تر از خود میرساند.<sup>۶</sup>

<sup>۴</sup> اکمال الدین صدوق ص ۵۷۶

<sup>۵</sup> ال عمران ۱۸۷

<sup>۶</sup> سنن آبی داوود ج ۳ ص ۳۲۲

رسول اکرم در حدیثی دیگر در این باره میفرماید

لیبلغ الشاهد الغائب فان الشاهد عسی ان یبلغ من هو اوعی له منه

باید ان کسان که حاضرند و سخن مرا میشنوند به ان افراد که حاضر نیستند تبلیغ کنند زیرا امکان دارد شنونده ای سخن را به فهیم تر از خود برساند.<sup>۷</sup>

رسول اکرم در سخنان بسیاری بر این مطب اشاره کرده اند که علامه مجلسی در بحار الانوار ب این احادیث اشاره کرده است.<sup>۸</sup>

امیر المومنین علی علیه السلام در این باره میفرماید

قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم اللهم أرحم خُلفائي ثلاث مرّات قيل: يا رسول الله من خلفائك قال: الَّذِينَ يَأْتُونَ مِن بَعْدِي، يَرُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید که رسول الله ص فرمود: خدایا، جانشینان مرا رحمت کن و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیغمبر خدا، جانشینانت چه کسانی هستند. فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، حدیث و سنت مرا نقل می کنند، و آن را پس از من به مردم می آموزند.<sup>۹</sup>

## خلیفه

به تصریح قران کریم وظیفه خاص پیامبر تبلیغ شریعت الهی ذکر میکند.<sup>۱۰</sup> و به خاطر این وظیفه خاص است که نیازمند خلیفه و جانشین است و خلیفه هم که بعد از رسول خدا میاید به مانند پیامبر مامور به تبلیغ شرایع الهی است.

پیامبر علاوه بر وظیفه تبلیغ حاکم بر حق زمین هم است و این حاکمیت را به جانشین خویش میسپارد. این حاکمیت هیچ گونه تعارضی با خلافت ایشان ندارد بلکه شقی از شقوق وظایف پیامبر است.

به طور کلی بحث حکومت یک مقوله جدایی است که هیچ تعارضی با بحث خلافت ندارد.

رابطه وصی پیامبر که همان خلیفه باشد با این منصب رابطه مستقیم است و هیچ گاه این رابطه قطع نمیشود اما در بحث حکومت تنها حاکم و وصی او تاثیر گذار نمیباشد بلکه وظیفه عینی است تا حکومت عادلانه شکل بگیرد.

<sup>۷</sup> صحیح بخاری ج ۱ ص ۲۴

<sup>۸</sup> بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۲

<sup>۹</sup> معانی الأخبار، ص ۳۷۴ - ۳۷۵

<sup>۱۰</sup> نحل ۳۵

علوم اسلامی دارای دو نوع اصطلاح است

ابتدا باید متذکر شد که اصطلاح کردن مترادف نامگذاری است و به معنای استخدام یک لغت که معنای جدیدی برای آن لغت در نظر گرفته شده که بی ربط به اصطلاح گرفته شده نیست.

اصطلاح شرعی به این معنی است که نام گذاری از طرف حاکم شرع صورت میگیرد. مانند وضو

اصطلاح متشرعه اینگونه است که نامگذاری از طرف مسلمین یا علمای اسلام صورت میپذیرد. مانند قیاس

در بحث مد نظر یک اشتباه بزرگی رخ داده است که همگی گمان میکنند که کلمه خلیفه یک اصطلاح شرعی است در حالی که پیامبر هیچ گاه این اسم را اصطلاح نکرده است. و همینطور به تصریح قرآن مراد از خلیفه که در آیه شریفه "انی جاعل فی الارض خلیفه" و یا "انا جعلناک خلیفه فی الارض" خلیفه الهی است<sup>۱۱</sup>.

خلیفه در ابتدای امر به این معنی رایج نبود بلکه به مرور زمان به یک اصطلاح متشرعه نخست توسط مردمان و سپس توسط علماء به یک اصطلاح علمی تبدیل گردید.

خلیفه همیشه به صورت مضاف الیه می آمد اما بعد ها به علت کثرت استعمال برای زمام دار حکومت بدون اضافه ذکر شد.

از این رو بود که توجه صورت نگرفت که این نامگذاری یک اصطلاح شرعی بوده یا یک اصطلاح متشرعه بنا بر این هرگاه سخن از خلیفه در حدیث پیامبر آورده شد به معنای خاص آن است نه حاکمان پس از او به طور خلاصه مراد از خلیفه همان کسانی اند که حامل حدیث میباشند و آن را برای دیگران بازگو میکنند.

### سنت مکتوب

در بحث های گذشته احادیثی نقل کردیم که بیانگر این امر است نه تنها رسول اکرم

مسلمانان را منع از نقل حدیث نکردند بلکه آنان را تشویق و ترغیب به نقل احادیث به دیگران هم مینمودند.

علاوه بر احادیث گذشته روایاتی نقل شد که رسول اکرم علاوه بر نقل حدیث

توصیه به نوشتن آن نیز کرده است.

حضرت می فرماید قیدوا العلم قبل ماتقیده قال کتابه<sup>۱۲</sup>

صحیح بخاری و سنن ترمذی روایتی را نقل می کنند که شخصی به نام ابوشاه

به محضر رسول اکرم رسید و حضرت خطبه‌ای برایش خواند و ابوشاه از پیامبر خواست برایش این خطبه را بنویسند حضرت به اصحاب فرمود اکتبوا لابی شاه<sup>۱۳</sup>

بنابراین هیچ جای تردیدی مبنی بر نقل و نوشتن احادیث از سوی رسول اکرم نمی باشد.

عده‌ای این پرسش را مطرح می کنند که آیا این حرف و سخن‌ها اعتبار و ارزشی دارند یا خیر؟

در مقام پاسخ باید متذکر شد بله برای شناخت اسلام و احکام آن چاره‌ای جز رجوع به این احادیث و روایات نداریم ولی بعدها به این نتیجه می رسیم که زمامداران حکومت چگونه از نقل و نوشتن احادیث پیامبر جلوگیری کردند.

### سنت پیامبر همدوش قرآن

۱. در کتاب های صحیح ابی داوود/صحیح ترمذی/صحیح ابن ماجه/صحیح دارمی/مسند احمدبن حنبل /شخصی به نام مقدم بن معدی کرب روایت میکند که حضرت رسول میفرماید ألا إني أوتيت الكتاب و مثله معه<sup>۱۴</sup>

آگاه باشید که خداوند برای من قرآن کتاب خود به همراه ان حقایق فراوان دیگری مانند ان را فرستاده است.

در توضیح این فقره از حدیث باید متذکر شویم که وحی بر پیامبر به دو صورت نازل میشده است

گاهی هم لفظ و هم معنی از جانب خداوند است که در این صورت قرآن با سایر کتب آسمانی مشابهت دارد.

گاهی معنا از جانب خداوند ولی لفظ از پیامبر صادر شده است.

پیامبر در ادامه حدیث میفرماینده<sup>۱۵</sup>

ألا يوشك رجل شعبان متكى على أريكته يقول عليكم بهذا القرآن فما وجدتم فيه من حلال فأحلوه و ما وجدتم فيه من حرام فحرموه آگاه باشید شخصی که شکمش سیر است در حالی که به تکیه گاه خویش تکیه کرده میگوید بر شما باد به قرآن هر چه دران حلال یافتید حلال بدارید و هرچه در ان حرام یافتید حرام بدارید.

<sup>۱۲</sup> بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۱

<sup>۱۳</sup> صحیح بخاری ج ۱ ص ۲۳. صحیح ترمذی ج ۵ ص ۳۹

<sup>۱۴</sup> سنن ابی داوود ج ۲ ص ۲۵۵. سنن ترمذی ج ۱۰ ص ۱۳۲. سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶. سنن دارمی ج ۱ ص ۱۴۴

<sup>۱۵</sup> سنن ابی داوود ج ۲ ص ۲۵۵

شبهه این روایت را اما با تفاوت جزئی در کتب مسند احمد بن حنبل و سنن ابی داوود و صحیح ترمذی و صحیح ابن ماجه و صحیح دارمی نیز نقل شده است.

بنابر آنچه که نقل کردیم مشاهده شد که کسانی از اواخر عمر شریف حضرت تا عصر حکومت اموی بر نوشتن احادیث منع می‌کردند و تکه کلام آنان قرآن ما را کافیست بوده است.

### نقل حدیث پیامبر ممنوع می‌شود

در بحث‌های گذشته با دو گونه احادیث مواجه شدیم

دسته اول احادیثی که پیامبر می‌فرمود حدیث مرا نقل کنید و ان را بنویسید

دسته دوم احادیثی که می‌گویند کتاب قرآن ما را کافیست

متأسفانه مشاهده می‌شود که یاران حضرت از همان زمان به مخالفت با احادیث پیامبر پرداختند و حقایق اسلام به مرحله تحریف رسید.

درمباحث آینده با اصطلاحاتی مانند جفر و جامعه آشنا خواهیم شد که منظور از این موارد چیست.

آنچه که مسلم است پیامبر ان دسته از احادیثی که مورد نیاز جامعه بوده را برای مردم بیان نموده و دیگر مواردی که تا ان زمان جامعه به ان نیاز نداشته را در نزد حضرت علی به امانت گذارده است.

بعد از رحلت پیامبر چه اتفاقاتی افتاد؟

ذهبی در این باره مینویسد

پس از آن که ابوبکر به حکومت رسید، مسلمانان و صحابه را جمع کرد و گفت:

شما از پیامبر حدیث نقل می‌کنید، و البته در این مورد با یکدیگر اختلافهایی دارید

و پیدا خواهید کرد. به طور مسلم بعد از شما، مردم به اختلافهای بزرگتری خواهند

بنابراین از رسول خدا هیچ چیز نقل نکنید. هر کس از شما سؤالی کرد، بگوئید

در میان ما و شما، قرآن است؛ حلال آن را حلال بشمارید، و حرامش را حرام بدانید.<sup>۱۶</sup>

**قرظۀ بن کعب** که از طبقه صحابه است، حادثه دیگری نقل میکند و میگوید

<sup>۱۶</sup> تذکره الحفاظ شمس الدین ذهبی، ج ۱ ص ۲ - ۳ چ هند.

آنگاه که عمر ما را برای فرمانروایی عراق میفرستاد، با ما پیاده تا صرار همراهی کرد. سپس گفت: میدانید که من چرا شما را بدرقه و مشایعت کردم؟ گفتیم: خواستی ما را بدرقه و احترام و تکریم کنی! گفت: علاوه بر این، نظر دیگری نیز داشتم. شما به شهری میروید که طنین صدای قرآن مردمش، همچون طنین صدای زبوران عسل در کندو به گوش میرسد. مبادا از این کار با نقل احادیث پیامبر خدا؟ ص؟ بازشان بدارید. برای اینها حدیث نگویند. من در ثواب اینکار با شما شریکم! قرظه میگوید: پس از این سخن خلیفه، دیگر من یک حدیث هم نقل نکردم.<sup>۱۷</sup>

روایت دیگری در همین زمینه هست که بسیار عجیب میباشد

مورخان میگویند:

مدتی قبل از این که عمر از دنیا برود، به نقاط مختلف جهان اسلام اشخاصی را فرستاد، و چند تن از اصحاب پیامبر را به مدینه احضار نمود. افرادی از قبیل ابوذر و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن حذیفه و ابودرداء و عقبه بن عامر و... پس از جمع کردن اینان، گفت: این احادیث چیست که در دنیا انتشار دادهاید؟! گفتند: ما را از نقل احادیث نهی میکنی؟ گفت: نه، نهیتان نمیکنم، همین جا نزد من در مدینه بمانید. به خدای سوگند تا من زندهام از نظر من دور نخواهید شد، و از این شهر بیرون نمیروید. ما دانائیم و بهتر میدانیم کدام یک از احادیثی که نقل میکنید بپذیریم و کدام یک را رد کنیم. اما مردم دیگر نمیدانند کدام را بپذیرند و کدام را قبول نکنند.<sup>۱۸</sup>

این گروه از صحابه پیامبر از شهر مدینه و جوار خلیفه، تا هنگام مرگ او بیرون نرفتند، و در واقع تحت نظر بودند.

پاره ای از مورخان نوشته اند

عمر سه تن از صحابه، ابن مسعود، ابودرداء و ابو مسعود انصاری را در مدینه حبس کرد، و گناه آنها را زیاد حدیث نقل کردن اعلام داشت و بدانها گفت: شما فراوان از پیامبر حدیث روایت کرده اید.<sup>۱۹</sup>  
این موارد نمونه هایی از مبارزه دستگاه حکومت با منع نشر احادیث توسط خلفا بود.

روزی خلیفه در بالای منبر، مردم را قسم داد که این نوشتهها را بیاورند. خلیفه، بسیار مقتدر است و هیچ کس قدرت مخالفت ندارد. دستور داده، پس ناگزیر آوردند. بعد از این که همه نوشتههایشان را آوردند، فرمان داد که آنها را به آتش بکشند.<sup>۲۰</sup>

<sup>۱۷</sup> سنن الدارمی، ج ۱ ص ۸۵؛ سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۱۲ ح ۲۸؛ تذکره الحفاظ، ذهبی، ج ۱ ص ۷؛ جامع بیان العلم، ج ۲ ص ۱۴۷؛ شرف اصحاب الحدیث، ص.

<sup>۱۸</sup> کنز العمال، ج ۵ ص ۲۳۹،

<sup>۱۹</sup> تذکره الحفاظ ذهبی، ج ۱ ص ۷

<sup>۲۰</sup> الطبقات الكبرى، ج ۵ ص،

## در عصر خلافت عثمان

دستگاه حکومت باز هم به این منع احادیث پیامبر ادامه داد و عثمان به مردم اعلام کرد تنها مجاز به نقل احادیثی می‌باشند که در زمان عمر نشر یافته بود.<sup>۲۱</sup>

در زمان حکومت معاویه هم این فشارها برای جلوگیری از نقل حدیث ادامه داشت مردم تنها احادیثی که در زمان عمر نشیافته بود می‌توانستند نقل کنند.

بنابراین مسائلی که در زمینه جلوگیری از نقل حدیث اعمال شد تنها یک بعد از ابعاد آن بود و بودند کسانی که با این عمل مخالفت و به مبارزه پرداختند.

در جبهه حق و حقیقت

ابوذر غفاری

ابن سعد در طبقات کبری روایتی را نقل میکند<sup>۲۲</sup>

ابوذر غفاری در مکان مجسم شیطان نشسته بود و مردم از او سوال می‌کردند و او هم پاسخ می‌داد مردی در کنارش ظاهر می‌شود و می‌گوید مگر تو را از فتوا دادن نهی کرده‌اند ابوذر در مقام پاسخ گفت اگر بتوانم تا هنگامی که شمشیر شما به گردن من برسد و بتوانم یک کلمه از کلمات پیامبر را برای مردم بگویم خواهم گفت.

این روایت در سنن دارمی و صحیح بخاری هم نقل شده است ولی بخاری به روشی هوشمند نقاطی از این حدیث را حذف و تحریف می‌کند.<sup>۲۳</sup>

شدت و همت ابوذر غفاری آنقدر بود که حاکمان وقت او را به شهر شام تبعید کردند و وی در آنجا هم از این عمل خویش نقل احادیث و احکام کوتاه نیامد.

احمد بن قیس تمیمی میگوید

در شهر شام به نماز جمعه رفتم و شخصی را در مسجد دیدم که همه کس از او دور می‌شوند علت این کار را از خودش جویا شدم متوجه شدم آن شخص ابوذر غفاری بود که به دستور معاویه همه افراد اجازه نزدیک شدن به او را نداشتند.<sup>۲۴</sup>

آیا کتمان حقایق اسلام از این بیشتر امکان دارد؟

<sup>۲۱</sup> منتخب الكنز العمال، مطبوع در مسند ابن حنبل، ج ۴ ص ۶۰

<sup>۲۲</sup> طبقات کبری ج ۲ ص ۳۵۴

<sup>۲۳</sup> الطبقات الکبری، ج ۲ ص ۱۳۶ - ، سنن الدارمی، ج ۱ ص ۱۳۶ - ،

<sup>۲۴</sup> الطبقات الکبری، ج ۴ ص ،

ابوذر غفاری در شام بر خلاف مصالح حکومت کار می‌کرد معاویه تمام حربه‌ها را علیه او انجام داد اما هیچ کدام از این حربه‌ها اخلاص داشتن ابوذر را خدشه دار نکرد این عمل تا آنجا پیش رفت که معاویه نامه‌ای به عثمان نوشت و از او خواست که ابوذر را به مدینه بازگرداند ابوذر با حالتی رنجور و مجروح بیابان‌های مابین شام و مدینه را طی کرد تا اینکه به شهر مدینه رسید<sup>۲۵</sup>.

بعد از مرگ عبدالرحمان بن عوف ما ترک او رانزد عثمان آوردند و خواستند آن را میان وارثین تقسیم نمایند عثمان از او تمجید و تعریف کرد و کعب الاحبار او را تایید کرد. ابوذر با حالت ناراحتی در جواب کعب الاحبار ایه والذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم را تلاوت کرد.<sup>۲۶</sup>

در توضیح باید گفت که سرمایه داشتن و مال داشتن هیچ منعی برایش نیست اگر این سرمایه به کار گرفته شود هیچ منعی برای آن نیست ولی اگر تبدیل به سکه و اندوخته گردد مشکلات زیادی به وجود می‌آورد. اعمال و رفتار ابوذر به مضامین عثمان خوش نیامد و به همین خاطر او را به بیابان ریزه تبعید کرد.

## میثم تمار

او تربیت یافته مکتب امیرالمومنین و از آزاد شدگان است در آخرین سال عمر شریف به زیارت خانه خدا رفت بعد از مناسک حج به دیدار ام سلمه می‌رود و می‌گوید چندی بعد به خاطر دوستی خاندان اهل بیت محاسنم به خون رنگین خواهد شد.

ام سلمه سفارشی از رسول اکرم به او می‌کند و می‌گوید پیامبر خداتورا یاد میکند.<sup>۲۷</sup>

و سفارش تو را به علی می‌کرد میثم تمار پس از خروج از منزل به ابن عباس برخورد کرد و از او خواست که کاغذ و قلمی تهیه کند تا برایش تفسیر قرآنی که از امیر مومنان آموخته بود آموزش دهد.

میثم تمار سخنی با این عنوان مطرح کرد که چگونه خواهی بود اگر مرا به دار ببینی و دار من از همه کوچکتر است این سخنان برای ابن عباس سنگین آمد و خواست مطالب نوشته شده را پاره کند اما میثم از او خواست اندکی صبر کند و اگر مطالب خلاف واقع شکل گرفت این کار را انجام دهد.

میثم با همه ظلم و جورهای حکومت ابن زیاد به کوفه بازگشت و مامورین حکومت او را به نزد ابن زیاد بردند و او از میثم خواست که از امیر مومنان بیزاری جوید اما میثم این کار را نکرد.

<sup>۲۵</sup> تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۱۴۹

<sup>۲۶</sup> توبه.:

<sup>۲۷</sup> الکنی و الألقاب، ج ۳ ص ۲۱۸،

ابن زیاد در حالی که دست و پایش را بریدند به دار آویخت در همین صورت هم بالای دار گفت من اراد ان یسمع الحدیث المکنون عن علی بن ابی طالب

میثم در بالای دار برای مردم احدی می‌خواند که تا آن هنگام که کسی جرات بیانش را نداشت این خبر به گوش ابن زیاد رسید و دستور داد که زبانش را قطع کند میثم از این کار خوشحال شد که پیشگویی و سخن امیر مومنان به حقیقت پیوست.<sup>۲۸</sup>

و مدتی بعد به علت جراحت زیاد به شهادت رسید.

### رشید هجری

پایان زندگی او هم مانند میثم تمار بود که توسط ابن زیاد دست و پایش قطع شد و بدترین اعمال نسبت به او اعمال گردید آن هنگام که او را با آن حالت به خانه بردند همسایگان او به دیدارش می‌رفتند و او برای مردم احدی که از امیر مومنان آموخته بود می‌گفت و این خبر به گوش ابن زیاد رسید و خواست که زبانش را ببرند و اینگونه بود که او را به شهادت رساندند.

اینکه افرادی به مانند ابوذر غفاری میثم تمار و رشید هجری اینگونه به شهادت می‌رسند به خاطر این است که زمامداران حکومت به این نتیجه رسیده بودند که اسلام و احکام حقیقی همین مواردی است که از لسان چنین اشخاصی خارج می‌گردد.

به آنها می‌دانستند که یکی از روش‌های ضربه زدن و از بین بردن اسلام حقیقی کتمان احادیث نبوی است. گروهی در جبهه حق نگاه دارنده حقایق اسلام و گروهی دیگر در جبهه مخالف با روش منع احادیث نبوی درصدد تحریف حقایق اصلی دین اسلام است البته باید متذکر شد که اساساً امکان هیچ منع نقل حدیثی نبوده است. منع از نوشتن احادیث تا سال ۱۰۰ هجری ادامه داشت در حالی که در طول این سال‌ها هیچ نوشته حدیثی وجود نداشت. خلیفه آن زمان علاوه بر اجازه نقل احادیث اموری از قبیل برگرداندن فدک به خاندان پیامبر اکرم صلی الله ممنوع بودن لعن امیرالمومنین نوشتن نامه‌ای به اهالی

مدینه بر نقل احادیث نبوی به جهت ترس از نابودی علم و دانش را انجام آن را صادر کرد.<sup>۲۹</sup>

<sup>۲۸</sup> اختیار معرفة الرجال، ص ۷۹-۸۷؛ الإرشاد، ص ۱۵۲-۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۲ ص ۱۲۷-.

<sup>۲۹</sup> الفخری، ص ۱۷۶؛ تجارت السلف، ص ۷۹؛ فتح الباری، باب کنایة العلم، ج ۱ ص ۲۰. تاریخ یعقوبی، ج ۳ ص ۴.

با این قبیل امور جای حلال و حرام عوض شد و از این پس بود که مکتوبات حدیثی بسیاری تدوین و مجالس درس حدیثی تشکیل شد اینگونه بود که به دستور خلیفه حرام که منع حدیث نبوی بود به حلال که به دستور او که نشر حدیث بود شکل گرفت زیرا خلیفه به نص صریح قرآن اولی الامر است.

نتیجه این منع نشر و نقل حدیث در طول سالها به زیر بنای تحریف اسلام منجر گردید زمامداران حکومت می‌خواهند حقایق ناب برای مردم بیان نشود که هرگاه کاری را انجام دهند دیگر کسی اعتراض نکند که آیا پیامبر این امور را انجام می‌داده یا خیر یا به قولی جایی هیچ نوع اعتراض در این زمینه نباشد.

در طول این سالها تنها مکتبی که از تحریف حقایق در امان بود مکتب اهل بیت بود که توسط رشادت افرادی از قبیل ابوذر و میثم و رشید هجری و به کمک ائمه اطهار مانع از این عمل تحریف گردید.

بنابراین تا هنگامی که حدیث و گفتار پیامبر در جامعه اسلامی وجود داشته باشد می‌توان متجاوزان را رسوا کرد.

## مقدمه

در بحث‌های گذشته مشاهده شد

که به علت یک سری مسائلی امت اسلامی با همکاری زمامداران حکومت شریعت اسلامی را تحریف کردند و پایه‌گذار نابودی حقایق و امورات دین شدند.

حال که حکومت اسلامی به حکم قانون لایتغیر آفرینش دین به دست زمامدارانی که حاضرند با هر روشی به این قدرت و حکومت برسند تکلیف مردم در مواجهه با این موارد چگونه است.

خداوند متعال به وسیله ائمه اطهار شریعتی که بعد از رحلت پیامبر به ورطه نابودی کشیده شده بود را تجدید کرد و در بحث‌های آینده نقش هر یک از ائمه را در اعاده اسلام اشاره خواهیم کرد.

## علل منع نشر حدیث

در گذشته متوجه شدیم که اولین دلیل که جامعه اسلامی توسط حکام و به قصد و غرائض خاصی مانع از رسیدن جامعه به حقایق الهی بود را جلوگیری از نقل حدیث و گفتار پیامبر اکرم معرفی کردیم.

س. علت منع نشر حدیث توسط حکام چه بوده است؟

س. آیا توجیهی برای این امر وجود داشته است؟

در بحث‌هایی که در گذشته بدان اشاره شد و در جلسات آینده به آن اشاره خواهیم کرد مشخص می‌شود که این دستور هیچگونه توجیهی نداشته اما ما درصدد این هستیم که این علل را از گفتار خود عاملان منع نشر حدیث بیاوریم.

ام المومنین عایشه نقل می‌کند: «پدرم پانصد حدیث از احادیث پیامبر را در کتابی

جمع آوری کرده و آن را نزد من به امانت سپرده بود. شب هنگام مشاهده کردم که او در بسترش آرام ندارد، از این پهلویه آن پهلومی‌غلتد و خواب به چشمش راه نمی‌یابد. گفتم: چرا ناراحتی؟

خبر بده چه چیز تورا چنین به رنج انداخته است؟

صبح دستو داد: دخترم آن احادیث که نزد توست بیاور. و آنگاه آتشی طلبید و آن کتاب را — که محتوی احادیث پیامبر بود — به آتش سپرد. با سوختن کتاب اضطراب و آشفتگی‌اش آرام شد. از او علت را سؤال کردم، گفت: ترسیدم در میان احادیث این کتاب، حدیثی باشد که اعتبار نداشته و من بر اساس اطمینان به کسی<sup>۳۰</sup>، آن را از او نقل کرده باشم، و آن وقت من مسؤولیت پیدا کنم.<sup>۳۰</sup>

مورخان نقل می‌کنند: «عمر بن خطاب در عصر خالفت خود، تصمیم گرفت که

حدیث جمع آوری کند. از اصحاب پیامبر؟ ص — نظر خواهی عمومی نمود؛ همگان بدین کار رأی دادند. عمر یک ماه در این مورد فکر می‌کرد. عاقبت تصمیم نهایی خویش را این گونه با مرد مدر میان گذاشت: من در نظر داشتم که روایات سنت نبوی را بنویسم. اما به یاد آوردم که اقوام قبل از شما، کتاب‌هایی نگاشتند و سخت بدان مشغول شدند. در نتیجه کتاب آسمانی خویش را ترک به خدای سوگند من کتاب خدا را با چیزی مخلوط و مشوب نمیکنم.<sup>۳۱</sup>

## بررسی احادیث

ابوبکر و عمر در ابتدای امر می‌خواستند احادیثی را نقل کنند که با سیاست و دستگاه حکومتی تعارضی نداشته باشد اما بعدها متوجه شدند این امر ممکن نیست که ابوبکر به تنهایی حدیث نقل کند و به گفته عمر تنها احادیث مربوط به اعمال عبادی را نقل کنند اما این کار توسط دیگران ممکن نباشد و مردم به راحتی با این موضوع کنار نخواهند آمد.

بنابراین اولین علت منع از نشر حدیث توسط حکومت کنترل احادیث بوده است.

<sup>۳۰</sup> تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۵

<sup>۳۱</sup> جامع البیان العلم ج ۱ ص ۷۷

اما از آنجا که دستگاه حکومت متوجه این امر شد که عمل کنترل حدیث امکان ندارد و حدیثی که در قبل گفته شد ابوبکر احادیث جمع اوری خویش را به آتش کشید. در همین مضمون روایتی از عمر نقل شده است ای مردم! شنیده‌ام که نزد شما کتاب‌هایی هست. محبوب‌ترین این کتب نزد خداوند آن است که بر اساس عدالت و درستی باشد هر کس که نزدش کتابی هست برای من بیاورد تا من درباره آنها اندیشه کنم. «مردم گمان بردند که او می‌خواهد در آنها نظر کند و به نحوی که اختلاف را از — میان بردارد، اصلحشان نماید. همه کتابها را آوردند و او همه آنها را با آتش — سوزانید.<sup>۳۲</sup>

علت اینکه ابوبکر احادیث را به آتش کشید به عقیده خودش این بود که نخواست عهده دار نشر احادیث نادرست باشد.

اگر این اعتقاد او صحیح است چرا در جایی دیگر گفت از پیامبر حدیث نقل نکنید.

ایا نقل احادیث پیامبر توسط افرادی که خودشان از پیامبر شنیده بودند چه مسئولیتی برای او داشت. دلیلی که برای ادعای خودش خویش می‌آورد اختلاف در نقل احادیث است که این اختلاف بین شما و متاخرین شما است.

## مفهوم اختلاف

اگر احادیث در لفظ با یکدیگر مشابه نباشند به معنای اختلاف در حدیث نیست در علم الحدیث به معنای نقل به معنی است زیرا در این احادیث مفهوم حدیث مشابه یکدیگر است.

همانطور که در قرآن کریم هم آیات زیادی از ان اختلاف در لفظ مشاهده میشود.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ ۖ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ ۳۳

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ ۖ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ ۳۴

هر دو ایه دارای یک معنی و مفهوم میباشند.

وجود چنین اختلافاتی میتواند ۲ علت داشته باشد

۱، یک حقیقتی در زمان متفاوت و مکررا بخاطر اهمیت ان به زبان یا لفظ خاصی که عبارات نقل شده صحابه متفاوت است.

به طور مثال روایت علی ولیکم بعدی و روایت علی ولی کل مومن بعدی که در این دو روایت حقیقت هر دو روایت مشابه یکدیگر است. بنابراین در این نوع عبارات اختلاف در لفظ است نه در حقیقت معنی

<sup>۳۲</sup> طبقات کبری ج ۵ ص ۱۸۸

<sup>۳۳</sup> انعام ۱۵۱

<sup>۳۴</sup> اسراء ۳۱

۲۰ پیامبر در یک مجلسی یک خطبه ای میخواند اصحاب الفاظ را نقل عین به عین نمیکردند هر کسی که معنی و مفهوم را متوجه میشد با الفاظ خویش مطرح میکرد بنابراین در این مورد هم اختلاف حقیقی نیست.

اختلاف در حدیث چگونه شکل میگیرد؟

اختلاف در احادیث زمانی است که دو روایت در مقابل یکدیگر باشد یعنی یک روایت در مقام اثبات و روایت دیگر در مقام نفی اثبات باشد.

بنابراین اختلاف مطرح شده توسط ابوبکر شامل این نوع اختلاف تناقضی نبوده بلکه فقط در مورد الفاظ اختلاف وجود داشته است.

زیرا اگر اختلاف در تناقض باشد این مورد قابل قبول نیست که آیندگان بیایند و بیشتر از این احادیث مطرح شده یا بیشتر اختلاف داشته باشند.

و اگر ابوبکر به دنبال رفع اختلاف و تناقض میان احادیث بود میبایست جلوی نشر بعضی از احادیث را می‌گرفت نه همه احادیث را بنابراین اگر بنا به نقل احادیث از پیامبر نباشد چگونگی تفصیل احکام را از کجا متوجه شویم خلاصه اینکه مگر این گونه نیست که اسلام در قرآن و احادیث و سنت پیامبر خلاصه می‌گردد پساز چه طریق می‌توان مسلمانی خود را اثبات کرد.

خلاصه اینکه مقصود اصلی ابوبکر برای جلوگیری از منع نشر حدیث مشخص گردید اما سوال اصلی در مورد نحوه عملکرد عمر است آیا نمی‌توانست قرآن جامعی جمع آوری کند و آن را بین مردم اعلام نماید که قرآن جامع اکنون این است و احادیث را هم به این منوال مشخص نماید.

بعد از اعمال جمع آوری احادیث و از بین بردن آن اسلام گسترش یافت و دیگر امکان مخلوط شدن حرف ناصحیح و جعلی با حدیث واقعی به کلی از بین رفت چرا و به چه علت تا سال ۱۰۰ هجری مانع از نشر و نوشتن احادیث شدند.

آیا امکان نداشت که همانند صدر اسلام که گروهی برای جمع آوری احادیث به تشکیل کمیته‌ای پرداختند و به مردم اعلام کردند که هر کس حدیثی از رسول اکرم شنیده است نزد این افراد عرضه کند .

و این گروه پس از جمع آوری احادیث آنان را یکسان کرده و در اختیار دیگران قرار می‌دادند .

و عیناً همین کار را با قرآن کریم کردند که آن را یکسان کرده و در اختیار دیگران قرار دادند.

اگر این امر یکسان سازی احادیث به مانند قرآن شکل می‌گرفت هیچگاه احادیث با یکدیگر دچار هم آمیختگی نمی‌گشت.

بنابراین علت از منع نشر حدیث آنچه که ابوبکر و عمر اعلام کرده‌اند نیست.

سندتاریخی در علت منع از نشر حدیث

اولین روایت از عبدالله بن عمرو بن عاص است او می‌گوید:

«من هر چه از دهان پیامبر اکرم بیرون می‌آمد، می‌نوشتم. قریشیان مرا از این کار نهی کردند.

و گفتند: تو هر چه از زبان پیامبر می‌شنوی، می‌نویسی. رسول خدا بشری بیش نیست، و در

حال خشنودی و خشم سخن می‌گوید یعنی علت سخن گفتن آن حضرت شادمانی و خشم

است، نه حقیقت و واقعیت

من با شنیدن این کلام از نوشتن خودداری کردم.

روزی این برخورد را برای پیامبر بازگو نمودم، آن حضرت با دست به دهان مبارک اشاره

فرمود و گفت: بنویس! سوگند به آنکسی که جان من در دست اوست، از این دهان جز حق خارج نمیشود<sup>۳۵</sup>.

برای روشن شدن و توضیح این روایت باید گفت قریشیان که عبدالله را از نوشتن حدیث منع کردند چه کسانی بودند.

چه اشخاصی عبدالله را از نوشتن حدیث منع کردند.

برای توضیح باید متذکر شد که صحابه پیامبر دو گروه مهاجرین و انصار بودند و علمای اصطلاح نسب می‌گویند انصار

سیائی و قحطانی بودند و مهاجرین قریش مضدی و آنان؟ کسانی بودند که عبدالله را از نوشتن حدیث منع می‌کردند.

گروه‌هایی که با اسلام در جنگ و ستیز بودند عبارت از یهود و قریش است و اکثریت جنگ‌های پیامبر با این گروه‌ها

شکل گرفت.

جنگ‌هایی از قبیل بدر و احد و خندق توسط همین اشخاص با پیامبر صورت گرفت

بزرگترین دشمنان اسلام از همین قبیله به نام‌های ابولهب ابوجهل و ابوسفیان بودند.

گروهی دیگر که یهودیان باشند با قبول شکست در مقابل سپاه اسلام به کلی از صحنه سیاست خارج شدند بعد از فتح

خیبر تنها دشمنان پیامبر همان قریشی‌هایی بودند که می‌خواستند نفاق خویش را مخفیانه ادامه دهند دشمنی این گروه با

پیامبر اکرم هیچ گاه کم نشد بلکه در جبهه دیگر و با شدت بیشتر ادامه یافت.

یکی از کسانی که به ظاهر در مدینه مسلمان شده بود حکم ابن ابالعاص بود که در موارد متعدد موجب آزار پیامبر

گردید. و در موارد دیگری کارهای پیامبر را تقلید میکرد که در آخرین بار که این عمل زشت را انجام داد و مورد لعنت پیامبر

قرار گرفت. و در جایی دیگر از پیامبر نقل شده که حضرت خودش و تمام فرزندان را لعنت کرد مگر آن دسته از فرزندان که صالح بودند.

یکی دیگر از دشمنان حضرت ابوسفیان بود که در زمان ریاست بر قریش با نهایت و شدت تمام به مبارزه با پیامبر پرداخت و در هنگام فتح مکه به ظاهر مسلمان شد و در آخر موجب لعنت پیامبر به خودش گردید.

با این حال این موارد ذکر شده به عنوان نمونه ای است که مشخص میکند دستگاه حکومت تا چه اندازه از نوشتن احادیث جلوگیری نمودند حال سوال این است که آیا واقعا این سیاست خوبی است یا خیر؟

پس از رحلت پیامبر حکام و زمام داران حکوت که در اریکه قدرت بودند با استفاده از قدرت و اعمال فشار بر مردم جلوی نشر احادیث را گرفتند البته مشاهده شد که خلیفه دوم در ابتدا به مردم اجازه نقل احادیث علمی را میدهد اما پس از مدتی این اجازه هم سلب میگردد و تنها مجاز به نقل احادیثی از قبیل احکام، معاملات بودند و همین طور که ملاحظه شد همین آزادی اندک هم به طور مطلق منتفی گردید.

## داستان قلم و دوات

در اینجا لازم است تا علل و چگونگی منع نشر احادیث در این داستان نقل کنیم

آخرین احضات عمر شریف حضرت بود اصحاب کنار پیامبر جمع شده بودند و زنان هم در پشت پرده حضور داشتند ناقل این حدیث عمر است پیامبر در بستر بودند در ابتدا حضرت درخواست کردند که مرا باهفت مشت اب بشویید و سپس کاغذ و قلمی بیاورید تا در آن چیزی بنویسم تا هرگز دچار گمراهی نشوید. زنان پشت پرده خواستند که امر پیامبر اجابت گردد اما عمر گفت شماها به مانند زنان اطراف یوسف هستید که به آن چشم طمع داشتند پیامبر فرمود اینان از شما بهترند.<sup>۳۶</sup>

جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند

پیامبر هنگام مرگ صحیفه ای درخواست کردند تا هرگز دچار گمراهی نشوید اطرافیان پیامبر انقدر سروصدا کردند و حرف های یاوه گفتند تا اینکه پیامبر از کار خویش دست کشید.<sup>۳۷</sup>

ابن عباس میگوید پیامبر قلم و کاغذی خواستند تا امر مهمی را بنویسند که موجب هدایت آنان گردد در این لحظه عمر به سرو صدا پرداخت و از این کار طفره رفت همسر پیامبر به این کار عمر معترض شد بار دیگر سروصدا بلند شد در اینجا پیامبر به همگی گفت که از مجلس خارج شوند و پیامبر اکرم از دنیا رفت.<sup>۳۸</sup>

<sup>۳۶</sup> طبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۴۳/۲۴۴

<sup>۳۷</sup> الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۴۳/۲۴۴

<sup>۳۸</sup> الطبقات الكبرى ج ۲ ص ۲۴۴/۲۴۵

ببررسی این احادیث و احادیثی که در آینده خواهد آمد مشخص می‌گردد که پیامبر در چنددفعه سخن خویش را تکرار کردند و عده ای هم هر بار با ایجاد سروصدا از این عمل پیامبر طفره رفتند و امر پیامبر را اجرا نکردند.

اینگونه به نظر میرسد که در مرتبه اول که پیامبر درخواست قلم و دوات کردند اطرافیان ایشان گفته باشند قرآن برای ما کافی است و در مرتبه دوم که پیامبر همان امر را برای هدایت مردم درخواست کردند گفتند قرآن ما را کافی است و در آخرین مرحله که پیامبر درخواست کردند گفتند پیامبر هذیان می‌گوید نعوذ بالله.

در کتب صحیح بخاری و صحیح مسلم هم عین این روایت قلم و دوات از لسان ابن عباس نقل شده است<sup>۳۹</sup>.

در چنین شرایطی هر کس که بخواهد مطلبی را تغییر دهد تا مطلب اصلی به فراموشی سپرده شود طوری رفتار میکند که مطلب اصلی در بین مطالب گفته شده ناپدید شود و اطرافیان پیامبر به گونه ای رفتار کردند و صدای خویش را در جلوی پیامبر بلند کردند که حضرت از این کار حسابی عصبانی شدند و دستور به خروج همگی از آن محل را دادند.

سخت ترین لحظه برای هر شخصی این است که در اواخر عمرش درخواستی داشته باشد و اطرافیان این کار را انجام ندهند واقعا در این لحظه چه حالتی برای شخص به وجود می‌آید مخصوصا اینکه سرنوشت هدایت و گمراهی مردم در گرو این درخواست باشد.

مشکل ترین حالت برای هر پیامبری لحظه سخت هنگام فوت نیست بی شک شهادت در راه خدا جزافتخارات انان است اما مصیبت بزرگ زمانی است که هر پیامبری بخواهد وصیتی نماید که هدایت و سعادت مردم در گرو این وصیت است اما دیگران مانع این هدایت شدند.

اینگونه است که به رنج بزرگ پیامبر که در روایات آمده است پی می‌بریم که حضرت می‌فرمایند هیچ پیامبری را انچنان که من آزار شدم آزار نکرده اند. اینجاست که سوال میشود به راستی یاران کدام پیامبری با فرستاده خویش این کار را کردند؟

### علت اینکه از این کار سرباز زده اند چیست؟

شخصی که به پیامبر اهانت میکند و عمری است که خودش را پیرو پیامبر میداند که در آن لحظات سخت به حضرت ناسزا می‌گوید آیا همین شخص نمیتواند بعدها به کمک پیروان و دوستان خویش بگویند که پیامبر در حالت خوبی این وصیت را نوشت با چنین حالتی پیامبر اصلا نمیتوانست وصیتی بنویسد که چنانچه اگر هم وصیت و یادداشتی مینوشت دیگران بر علیه آن شهادت میدادند که ما خود شاهد بر این عمل پیامبر مبنی بر اینکه ایشان در حالت خوبی این وصیت نوشتند.

<sup>۳۹</sup> صحیح البخاری، باب مرض النبی و وفاته: ج ۳ ص ۶۲؛ المغازی، ج ۱۱، بولاق صحیح مسلم، باب ترک الوصیه: ج ۳ ص ۱۲۵۹،

اگر هذیان گویی پیامبر نعوذبالله برای پیامبراثبات میشد دیگر گفتار پیامبر از اعتبار ساقط میگردید و گروهی درسرخان ایشان شک میکردند وعده ای همین مورد را برای به کرسی نشاندن حرف خویش مطرح میکردند.

ایا اینکه عده ای که به مخالفت با سخن پیامبر خویش برخواستند ترس از این داشتند که قران کریم دچار درهم امیختگی گردد یا اینکه زمانی که به عبدالله بن عمروعاص گفتند حدیث پیامبر را یادداشت نکن به این علت درهم امیختگی کتاب با سنت است یا دلیل دیگری است؟

مشاهده میکنیم که علت ممانعت این کار به خاطر این است که نکند حدیثی از پیامبر نقل گردد که جلوی راه این گروه در به قدرت رسیدن آنان را بگیرد این گروه در زمان حیات پیامبر مانع از نوشتن احادیث پیامبر شدند وبعد از رحلت پیامبر هم مانع از از نقل و نوشتن احادیث شدند.

بنابراین مطالبی که تااینجای کار مطرح شد اولین وسیله تحریف که مانع از نشر حدیث و جلوگیری از نقل احادیث بودعنوان شد.

#### تاریخ نظرماراتایید میکند

برای توضیح مطالب گفته شده ناچارا می بایست دوباره به تاریخ رجوع نماییم.

دران لحظات اخر پیامبر که رحلت نمودند ابوبکر در منزلش در سنج حضور داشت مورخان در این باره اتفاق نظر دارند که منزل ابوبکر خارج از مدینه در سنج قرار داشت که بعد از به حکومت رسیدن هم تامدتی درانجا باقی ماند وبعضی از اوقات برای نماز جماعت به مدینه میامد و گاهی از اوقات هم عمر به جای او نماز میخواند.<sup>۴۰</sup>

در کتاب تاریخ ابن اثیر و طبقات ابن سعد در مورد خانه ابوبکر مینویسند.<sup>۴۱</sup>

وکان منزل ابی بکر بالسنع عندزوجته حبیبه بنت خارجه فاقام هنالک سته اشهر بعدما بویع له وکان یغدو علی رجليه الی المدینه وربما ركب فرسه فیصلی بالناس فاذا صلی العشا رجع الی السنع وکان اذا غاب صلی بالناس عمر ثم تحول الی المدینه بعد سته اشهر من خلافته

منزل ابوبکر در سنج نزد زوجه اش حبیبه دختر خارجه بوداو بعد از بیعت شش ماه در انجا اقامت کرد وصبحگاهان پیاده به مدینه میامد. وگاه نیز با اسب خود و با مردم نماز می گزارد و پس از خواندن نماز عشا به سنج باز میگشت و اگر روزی غیبت میکرد و در نماز حاضر نمیشد عمر با مردم نماز میخواند پس از شش ماه به مدینه آمد ودرانجا اقامت گزید.

<sup>۴۰</sup> الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۹۱

<sup>۴۱</sup> الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۲۹۱

عین روایت ذکر شده را اما با اندکی تغییر در الطبقات الکبری هم ذکر شده است<sup>۴۲</sup>.

بنابراین ابوبکر هنگام رحلت پیامبر در مدینه حضور نداشت.

مقدمه و علت اینکه ابوبکر در هنگام رحلت پیامبر در مدینه حضور نداشت این بود که روزی ابوبکر بدون اذن پیامبر نماز صبح را خواند و هنگامی که پیامبر صدای او را شنید عصابی شد و باوضع جسمانی نامساعدی به داخل مسجد رفتند و نماز ابوبکر را شکستند و خودشان نماز را خواندند و به نقل صحیح مسلم و بخاری انقدر حال پیامبر نامساعد بود که پاهای مبارکشان روی زمین کشیده میشد و اینگونه بود که ابوبکر با شکست مواجه گردید و به خارج مدینه در سنج رفت.

بنابر این ابوبکر در تمام حوادث هنگام رحلت پیامبر حضور نداشت.

در این صورت بود که اطرافیان ابوبکر احساس خطر کردند که نکنند بیعتی صورت بگیرد در حالی که ابوبکر حضور نداشته باشد و لذا طرح جدیدی را شروع کردند.

عمر به خاطر اینکه مساله خلافت را به نحو خودشان تغییر دهد به مردم گفت پیامبر فوت نکرده است<sup>۴۳</sup>. بلکه به مانند حضرت موسی چند مدتی را غیبت کرده و هر کس غیر از این نظر را داشته باشد شکنجه خواهد شد. و به وسیله شمشیر کشته خواهد شد<sup>۴۴</sup>. همه از شدت و قوت حرکات عمر تعجب کردند و سوال نمودند نکند پیامبر به تو خبری داده است که ما اطلاع نداریم که هر بار با جواب منفی عمر روبرو شدند<sup>۴۵</sup>.

این عمل عمر انقدر ادامه پیدا میکند که هم حزبی های عمر به سنج رفته تا ابوبکر را به مدینه بیاورد تا کارهای دیگر مساله خلافت را به سرانجام برسانند.

در این مدتی که عمر این قبیل امور را انجام میداد اصحاب پیامبر برای او آیاتی از قرآن را تلاوت میکردند که عمر اصلا به آن آیات توجهی نمیکرد اما پس از دیدار با ابوبکر و سخنرانی او آرام میگردید و از جوش و خروشش کاسته میگردید<sup>۴۶</sup>.

عده ای از متعصبان برای این کار های عمر توجیهاتی ذکر میکنند

۱. عده ای میگویند به خاطر شدت و علاقه به پیامبر ترک پیامبر را باور نمیکرد.

۲. عده ای دیگر میگویند به خاطر شدت مصیبت وارده شعورش را از دست داده بود<sup>۴۷</sup>.

اما نظر صحیح در مورد ابوبکر را ابن ابی الحدید می آورد و میگوید

۴۲ در الطبقات الکبری ج ۳ ص ۱۶۹

۴۳ السیره النبویه ج ۲ ص ۶۵۵

۴۴ ابوالفدا ج ۱ ص ۱۶۴

۴۵ حلبی ج ۳ ص ۳۹۱/۳۹۰

۴۶ کنز العمال ج ۴ ص ۵۳

۴۷ سیره حلبی ج ۳ ص ۳۹۲

بعد از اطلاع عمر از مرگ پیامبر از شورش مردم در مساله حکومت هراسان شد او میترسید دیگران زمام حکومت را در دست بگیرند به همین خاطر مصلحت را در این دید که به هر نحوی که ممکن است مردم را ساکت نماید . در اینجا بود که همین اعمال را انجام داد تا حریم دین و دولت محفوظ بماند.

با این مطالبی که بیان شد مشخص شد که حزب مخالف دقیقاً مشغول کار برای رسیدن به خلافت بودند. و دیدیم که در اواخر عمر حضرت علت منع نوشتن وصیت پیامبر فقط به خاطر هراس از مسئله خلافت بود. و بعد از رحلت پیامبر هم اوضاع را به دست گرفتند تا بیعتی صورت نگیرد در اینجا به یک نقل تاریخی بسنده می‌کنیم.

تاریخ طبری این روایت را ذکر می‌کند در آخرین لحظات عمر ابوبکر عثمان را طلبید ابوبکر عثمان را طلبید و کسی دیگر هم در آن مجلس حضور نداشت و وصیتی کرد و عثمان آن را نوشت این وصیت اینگونه بود که من عمر بن خطاب را به عنوان جانشین خویش معرفی می‌کنم که در این کار خیر و صلاح شماس<sup>۴۸</sup>.

بعد وصیت نامه را به مسجد آوردند و بین مردم خواندند

چگونه است که عمر در این لحظه نمی‌گوید ابوبکر دچار هذیان گویی شده است و چگونه است که نمی‌گوید کتاب خدا ما را بس است.

اینجاست که سوالی مطرح می‌شود که آیا مسئله به سادگی ظاهر آن است یا آنها می‌خواستند با هر وسیله‌ای که ممکن است از نوشتن وصیت پیامبر جلوگیری نمایند.

آیا علت از ممانعت نوشتن وصیت پیامبر به خاطر خلط حدیث با قرآن است یا خیر؟ آیا ترس از انتخاب شخص دیگری از صحابه به خلافت و حکومت است یا شناسایی اشرار و منافقان در این مورد است.

قرآن کریم در سوره مبارکه توبه می‌فرماید<sup>۴۹</sup>

وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ ۖ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ۖ مَرَدُوا عَلَىٰ النَّفَاقِ ۗ لَا تَعْلَمُهُمْ ۗ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ ۗ سَنُعَذِّبُهُمْ  
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

قرآن کریم تصریح می‌کند که این گونه اشخاص در جامعه اسلامی حضور دارند که تنها راه شناخت آنها فقط از ناحیه وحی و تکیه بر فرمایشات پیامبر اکرم است.

<sup>۴۸</sup> الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴

<sup>۴۹</sup> توبه آیه ۱۰۱

بنابراین از سلسله مباحثی که گذشت علل ممانعت از نوشتن احادیث مشخص گردید و اصرار خلفا در این زمینه روشن گردید.

که اولین وسیله تحریف و تبدیل و کتمان حقایق ممانعت از نوشتن احادیث بود. اینگونه بود که حدود ۱۰۰ سال حدیثی از پیامبر نوشته نشد و حکومت با این روش بر مقدرات مردم حکمرانی می‌کرد. این قدرت زمانی شکل گرفت که حکومت حدیث پیامبر که رکن دوم جامعه اسلامی بعد از قرآن بود را از جامعه حذف کرد و فقط اجازه ذکر روایاتی که هیچ ضرر و زیانی برای دستگاه حکومت داشت را صادر کرد.

### نتیجه گیری

از سلسله مباحث مطرح شده روشن گردید که علت ممانعت از نوشتن احادیث فقط ۱. به خاطر مسئله خلافت حضرت علی علیه السلام بود که سبب بروز تحریف و تبدیل و کتمان حقایق گردید و علت‌های دیگر مطرح شده هیچ کدام دلیل و توجیه کافی و کافی و مناسبی بر عمل شیخین نمی‌باشد.

۲. توجیه‌های ذکر شده توسط علمای اهل سنت در زمینه منع نشر احادیث هیچ کدام ارزشمند و قابل قبول نیست.

۳. دستگاه حکومت در اواخر عمر پیامبر مانع از نوشتن احادیث و بعد از رحلت پیامبر هم مانع از نقل احادیث شدند.

قدرت به دست آمده توسط حاکمان و خلفا زمانی شکل گرفت که رکن دوم انتقال معارف از جامعه اسلامی حذف گردید.

### منابع

۱، قرآن کریم

۲، نهج البلاغه

۳، طبری، محمد بن حریر بن یزید، تاریخ الرُّسُلِ و الْأُمَمِ و الْمُلُوكِ،

۴، نیشابوری، ابو عبدالله الحاکم، المستدرک علی الصحیحین،

۵، سجستانی، ابی داوود، سنن ابی داوود،

۶، بخاری، ابو عبدالله محمد ابن اسماعیل، صحیح بخاری .

۷، ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه .

٨، مجلسى. محمد باقر. بحار الانوار

٩، الشيبانى. أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد. مسند الإمام أحمد بن حنبل

١٠، الذهبى. شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز. تذكرة الحفاظ.

١١، الدارمى، التميمى السمرقندى. أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام بن عبد الصمد. سنن دارمى.

١٢، بالمتقى الهندى. علاء الدين على بن حسام الدين ابن قاضى. كنز العمال.

١٣، ابن سعد. الطبقات الكبرى.:

١٤، ابن كثير. البدايه و النهايه. دار

١٥، العسقلانى الشافعى. أحمد بن على بن حجر أبو الفضل. فتح البارى شرح صحيح البخارى.

١٦، الذهبى. شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز. سير أعلام النبلا.

١٧، المسعودى، مروج الذهب ومعادن الجوهر،

١٨، يعقوبى، أحمد بن اسحاق، تاريخ يعقوبى،

١٩، كشى، محمد بن عمر، رجال الكشى - إختيار معرفة الرجال،

٢٠، مفيد، محمد بن محمد، الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، اول،

٢١، الخطيب البغدادى. أبو بكر أحمد بن على. تقييد العلم. إحياء السنه النبوى

٢٢، القرطبى. عبد البر بن عاصم. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب.

٢٣، القشبرى النيسابورى. مسلم بن الحجاج. صحيح مسلم.

٢٤، شيبانى جزرى، معروف به ابن اثير. ابوالحسن على بن محمد. الكامل فى التاريخ.

٢٥، ابن ماجه. قزوينى. أبو عبد الله محمد بن يزيد. سنن ابن ماجه .

٢٦، الحلبي الشافعى. أبو الفرج. السيره الحلبيه.